

معماران اساطیری ایران به روایت شاهنامه

محمود ارژمند

عضو هیئت علمی دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه هنر

کلیدواژگان:

سرآغاز معماری، شاهنامه، اسطوره، ادبیات

چکیده

مقدمه

درباره معماری ایرانی زیاد گفته شده است؛ ولی اگر نیک بنگریم، درمی‌یابیم که سخن گفتن از معماری ایران زمین چندان سهل نیست. وقتی می‌گوییم «ایران زمین»، منظور محدوده‌ای است که از دیرباز به نام سرزمین ایرانیان به آن اشاره شده است؛ و البته این محدوده هیچ‌گاه از منظر تاریخ سیاسی به یک اندازه و ثابت نبوده و در دوره‌های گوناگون تاریخی ابعاد و اندازه‌های متفاوتی داشته است؛ از میان‌رودان تا فرارودان و از هندوستان تا قفقاز را در زمانی طولانی، به تناوب، ایران خوانده‌اند. این تغییرات به دلیل دست‌به‌دست شدن قدرت سیاسی و نظامی در دوره‌های گوناگون بوده است؛ و گرنه آنچه به نام ایران و ایرانی (صرف نظر از جغرافیای سیاسی) خوانده می‌شد و می‌شود، چندان دست‌خوش این تغییرات نبوده است. اما این که معماری این تاریخ را چگونه می‌توان شناسایی کرد، موضوع مورد توجه برای شناخت معماری است. بی‌شک اولین و

در جست‌وجوی ریشه‌های معماری ایران و شناسایی قدیمی‌ترین معماران ایران زمین، بررسی آثار برجای مانده، اولین گام است. در غیاب آثار معماری، شاید رجوع به آثار مکتوب و ادبی امری اجتناب‌ناپذیر باشد. از این نظر، شاهنامه فردوسی، به دلیل دربرداشتن اغلب اسطوره‌های قومی و نیز سخن از ابتدای پیدایی ایرانیان، از منابعی است که رجوع به آن در صدر منابع موجود قرار دارد. خوش‌بختانه در شاهنامه، از نخستین معماران یا معماران اساطیری سخن رفته است. با آنکه این بازیابی چندان وضوحی ندارد، از حوادثی خبر می‌دهد که یاریگر پژوهشگر در این شناسایی است. در این مقاله کوشیده‌ایم، با رجوع به شاهنامه و با ورود به دنیای اسطوره، اثری از قدیمی‌ترین معماران این سرزمین بیابیم و سرانجام معلوم داریم که اگر به پیروی از شاهنامه، کیومرث را مبدأ هویت‌بخش این مردمان بدانیم، آنگاه از معماران دوره اساطیری چه خبری در دست خواهیم داشت؛ و در ادامه، تفسیری از اساطیر مربوط را مورد ملاحظه قرار خواهیم داد.

پرسش‌های تحقیق

شاهنامه، یکی از اسناد هویتی ایرانیان، چه اشاراتی به نخستین معماران دارد؟ قدیمی‌ترین معماران از نظر شاهنامه چه کسانی هستند؟ معماران اساطیری در شاهنامه چه مشخصاتی دارند؟

مهم‌ترین و معتبرترین منبع این شناسایی آثاری است که از گذشته برجای مانده که در وهله اول «اصل آثار» معماری و در وهله بعد تصاویری است که از آن آثار در دست داریم. منظور از تصاویر چیزی است اعم از دیداری و به‌خصوص آنچه در مکتوبات این حوزه، اعم از ادبی و تاریخی و دینی و امثالهم، باقی مانده است.

هنگام رجوع به منابع مکتوب باید دانست که این منابع اغلب به‌شیوه امروزیین به‌طور مستقیم به معماری نمی‌پردازند و در نهایت می‌توان از آنها گزارش‌هایی مبهم از بناهای باقی‌مانده از دوران‌های گذشته بازخواند. در زمینه رجوع به این‌گونه منابع و در جست‌وجوی یافتن قدیمی‌ترین معماران، شاهنامه فردوسی را، که به تاریخ بسیار کهن تا پیدایی این سرزمین اشاره دارد، برگزیدیم تا دریابیم تا چه اندازه می‌توانیم جای پایی از این مبحث را در آن بیابیم.

شاهنامه در اواخر قرن چهارم هجری نگاشته شده، ولی از آن‌جا که اصولاً به تاریخ بسیار پیش‌تر توجه دارد و فردوسی کوشیده است تا آن‌جا که مقدر بوده، با جمع‌آوری این تاریخ، از میان فرهنگ شفاهی حاملان آن به عقب برود، اهمیت بسزایی دارد. البته شاهنامه، با وجود اشاره‌های تاریخی، کتاب تاریخ نیست؛ ولی نگاهی به نحوه جمع‌آوری آن و اصراری که فردوسی در بررسی تاریخ ایران از اولین روزها دارد، موجب شده این کتاب یکی از منابع جدی برای شناسایی هویت جامعه ایرانی به شمار آید و از قضا این کتاب بزرگ در مورد موضوع مورد نظر این مقاله سخن دارد.

شاهنامه

دربارۀ نوع مطالب شاهنامه دو دیدگاه وجود دارد:

۱. دیدگاهی که بر اساس آن، مطالب شاهنامه به سه بخش قابل تقسیم است: بخش اسطوره‌ای، بخش پهلوانی (یا حماسی) و بخش تاریخی. بنا به این تقسیم، بخش اسطوره‌ای از پیدایش پادشاهی کیومرث (خلقت انسان) تا ظهور فریدون را دربرمی‌گیرد.^۱ بخش پهلوانی از فریدون آغاز می‌شود و تا کشته شدن رستم ادامه می‌یابد و پس از کشته شدن رستم و حوادث بعدی، کم‌کم به فجر تاریخ منتهی می‌گردد. با آمدن اسکندر مقدونی به رزم دارا و کشته شدن دارا یا داریوش، عصر کیانی به عصر هخامنشی پیوند می‌خورد و تا خسرو پرویز ادامه می‌یابد.

۱. ملک رحیم‌زاده، دیباچه شاهنامه / بوم‌نصوری، سطرهای ۱۸۲-۱۷۸ (به نقل از نامه انجمن، س ۴، ش ۱).

مگر ممکن است فقط یک تعریف جامع یافت که همه انواع و تمام کارکردهای اسطوره را در همه جوامع کهن و سنتی دربرگیرد؟ اسطوره واقعیت به‌غایت پیچیده‌ای است که امکان دارد از دیدگاه‌های متفاوت و مکمل، مورد بررسی و تفسیر قرار گیرد.^۵

شاید این سخن روتون، که نتیجه غور در این حوزه است، طرحی از مسئله به دست دهد که،

اسطوره چیزی نیست مگر دانش یا تاریخ ابتدایی، یا تجسم تخیلات ناخودآگاه که به توجیه خردگرایانه تن در نمی‌دهند و با این حال، محرک استفسار عقلانی‌اند. همین نکته خود دلیل وجود تنوع توضیحات متعارض است که هیچ‌یک از آنها به‌قدر کافی برای توجیه اسطوره جامع و کامل نیستند. با این حال شجره‌شناسان اساطیر از روی عادت می‌پندارند که اسطوره مفهومی «واقعی» را در فراسوی معنای آشکار خود پنهان می‌کند. آنان می‌گویند معنی واقعی یک اسطوره تصادفاً ممکن است به دلیل انتقال شفاهی از میان رفته باشد؛ یا ممکن است اسطوره‌پردازی که از ابراز دانسته‌های خود اکراه داشته‌اند، آن را پنهان کرده باشند.^۶

در این مقاله، نویسنده با تأکید بر این نگرش، لاجرم با دیدگاه نخست از شاهنامه، هماهنگی و تطابق می‌یابد.

با همین ملاحظات و دلایل، اسطوره‌ها در حوزه‌های متفاوت دانش تفاسیری یافته‌اند: تفاسیر استعاری و کنایی یا تمثیلی، تاریخی، نمادی یا رمزی، تطبیقی، ادبی، زبان‌شناسانه، روان‌شناسانه، مردم‌شناسانه، انسان‌شناسانه، جامعه‌شناسانه، باستان‌شناسانه، اخلاق‌گرایانه، طبیعت‌گرایانه، ساختارگرایانه و پدیدارشناسانه.^۷

اما حوزه اساطیر ایرانی، به‌طور اعم، و اساطیر شاهنامه، به‌طور اخص، از این‌گونه تفاسیر کم‌بهره‌اند. به عبارت دیگر، اساطیر ایرانی در این حوزه کمتر مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌اند. اغلب کسانی هم که به آنها توجه کرده‌اند، عطف به

حجم سه بخش یادشده در شاهنامه برابر نیست. بخش تاریخی حدود یک‌سوم، بخش اساطیری حدود یک‌دهم و بخش پهلوانی بیش از نیمی از شاهنامه را به خود اختصاص داده است.^۲

۲. دیدگاهی که شاهنامه را کلاً یک اثر حماسی می‌داند و بر اساس آن، در وقایع شاهنامه نقش مستقیمی برای خدایان اساطیری وجود ندارد؛ زیرا جهان اساطیر بیشتر به امر خدایان آفرینش جهان و رشته وقایع و آیین‌های ازلی می‌پردازد و شاهنامه از وقایعی کهن، ولی نه ازلی، سخن می‌گوید. آن‌جا که شاهنامه از سلسله‌های پیشدادی و کیانی (که همان خدایان هندوایرانی و گاه خدایان بومی غیر آریایی‌اند که از خدایی فروافتاده و صورت شاهان یافته‌اند) سخن می‌گوید، صورتی حماسی دارد و نه اساطیری (هرچند در تحلیل تاریخی اصل و منشأی دارند) و نیز بسیاری از روایات مربوط به ساسانیان در شاهنامه، با آن‌که هسته‌های تاریخی دارند، چنان در لایه‌هایی از روایات حماسی پیچیده شده‌اند که دیگر از شمول در محدوده تاریخ به‌در رفته‌اند و بهتر است آنها را نیز در زمره حماسه‌ها بشماریم. به عبارت دیگر، شاهنامه اثری است حماسی که در آن گاه اشاراتی تاریخی نیز وجود دارد.^۳

روشن است که افتراق این دو دیدگاه به تعبیر و تفسیر افراد از اسطوره بازمی‌گردد.

اسطوره

این‌که اسطوره چیست و چه تعریفی دارد مورد بحث فراوان بوده است. روزه باستید، نویسنده بخش اسطوره دائرةالمعارف پلیاد (چاپ پاریس)، متن خود را بدون تعریف اسطوره آغاز می‌کند و به پایان می‌رساند.^۴ میرچا الیاده، از مشهورترین اسطوره‌شناسان معاصر، در این مورد می‌نویسد:

مشکل بتوان تعریفی از اسطوره پیدا کرد که در عین حال مقبول همه علمای و فراخور فهم و دریافت غیر متخصصان باشد. وانگهی

۲. ر. ک. جستاری در فرهنگ ایران، ص ۱۸۲-۱۸۱؛ و نیز تفسیر و تحلیل محمدجعفر محبوب از شاهنامه در سلسله‌گفتارهای داستان‌های شاهنامه فردوسی، نوار اول.
۳. مهرداد بهار، جستاری در فرهنگ ایران، ص ۱۸۱.
۴. نک روزه باستید، دانش اساطیر.
۵. میرچا الیاده، چشم‌اندازهای اسطوره، ص ۱۴.
۶. ک. ک. روتون، اسطوره، ص ۶-۳.
۷. نک ک. ک. روتون، اسطوره و روزه باستید، دانش اساطیر

ندارد کس آن روزگاران به یاد
مگر کز پدر یاد دارد پسر
بگوید تو را، یک‌به‌یک، در به در
که نام بزرگی که آورد پیش
که را بود از آن برتران پایه بیش؟
پژوهنده نامۀ باستان
که از پهلوانان زند داستان
چنین گفت کایین تخت و کلاه
کیومرث آورد و او بود شاه
چو آمد به برج جمل آفتاب
جهان گشت با فرّ و آیین و آب
بتابید از آن سان ز برج بره
که گیتی جوان گشت از آن یک‌سره
کیومرث شد بر جهان کدخدای
نخستین به کوه اندرون، ساخت جای
سر بخت و تختش برآمد به کوه
پلنگینه پوشید خود با گروه
از او اندر آمد همی پرورش
که پوشیدنی نو بُد و نو خورش
به گیتی درون، سال سی شاه بود
به‌خوبی، چو خورشید بر گاه بود
همی تافت زو فرّ شاهنشهی
چو ماه دوهفته ز سرو سهی
دد و دام و هر جانور کش بدید
ز گیتی به نزدیک او آرמיד
دوتا می‌شدندی بر تخت او
از آن برشده فرّه و بخت او
به رسم نماز، آمدندیش پیش
وزو برگرفتند آیین خویش^{۱۰}

در باره کیستی کیومرث/گیومرث سخن بسیار گفته‌اند.

شباهت‌هایی میان بعضی اساطیر اقوام و فرهنگ‌های دیگر با اساطیر ایرانی، به تعمیم بحث‌ها پرداخته‌اند. حتی دائرةالمعارف‌ها یا فرهنگ‌هایی که به منظور شناخت اساطیر ایرانی فراهم آمده‌اند، اکثراً به معرفی صوری و مختصر شخصیت‌های اساطیری توجه کرده‌اند و کمتر به موقعیت آنها در بستر تفاسیر گوناگون نظر داشته‌اند. به همین سبب، در این زمینه با کمبود جدی منابع یا مباحثی برای شناسایی اساطیر ایرانی در ظرف تفاسیر گوناگون مواجهیم.

ولی پیش از آن که به روایت فردوسی بپردازیم، لازم است بدانیم که،

شاهنامه بیش از آن که به سنت اوستا و متن‌های پهلوی زردشتی وابسته باشد، به سنت زنده و پویای روایات شفاهی و گاه مکتوب شرق ایران وابسته است و دلیل تفاوت‌های جدی آن با متن‌ها و مطالب حماسی اوستایی و زردشتی پهلوی نیز همین است. تنها شباهت مهم شاهنامه با روایات حماسی زردشتی کهن و میانه، نام شاهان پیشدادی و کیانی است.^۸

به همین دلیل، می‌توان گفت که،

هم کتب زردشتی و هم شاهنامه، مبتنی بر روایات بسیار کهن حماسی‌اند که در طی اعصار دراز به صورتی شفاهی منتقل می‌شده‌اند.^۹

با این مقدمات، اکنون می‌توانیم روایت فردوسی را در شاهنامه مرور کنیم و از آن جا که، در جست‌وجوی اولین «معماران»، لاجرم باید به اولین ظهور «معماری» در شاهنامه توجه داشت، بخش ابتدایی این کتاب، یعنی همان بخش اساطیری، مورد نظر خواهد بود. این بخش در همان ابتدای شاهنامه و پس از مقدمه شاعر با «کیومرث» آغاز می‌شود.

سخن‌گوی دهقان چه گوید نخست
که نام بزرگی به گیتی که جست؟
که بود آن که دیهیم بر سر نهاد؟

۸. مهرداد بهار، جستاری در فرهنگ ایران، ص ۱۰۴-۱۰۵.
۹. همان، ص ۱۸۶.
۱۰. ابولقاسم فردوسی، شاهنامه، (بر پایه چاپ مسکو)، ص ۱۱.

بفرمود پس دیو ناپاک را
به آب اندر آمیختن خاک را
هر آنچه از گل آمد چو بشناختند
سبک، خشت را، کالبد ساختند
به سنگ و به گچ، دیو دیوار کرد
نخست از برش هندسی کار کرد
چو گرمابه و کاخ‌های بلند
چو ایوان که باشد پناه از گزند^{۱۵}

در این بخش، تهیه مصالح (خشت) و ساخت دیوار و مهندسی بناهایی مثل گرمابه و کاخ و ایوان به «دیو» نسبت داده شده است.

گرچه در بیت نخست، جمشید است که «بفرمود» و از این لفظ برمی‌آید که دیو مجری اوامر جمشید است و این هنر، یعنی ساختمان‌سازی، بر دانش جمشید مبتنی است، با توجه به این که در بیت‌های بعد ساخت دیوار به دیو منسوب می‌شود، همچنین است کار مهندسی یعنی اندازه‌گیری و ساخت گرمابه و کاخ^{۱۶} و گمان می‌رود که دیو با دانش خود به ساخت بنا دست یازیده است؛ مثل آنکه ساخت بنایی به پادشاهی یا بزرگی نسبت داده می‌شود و منظور آن است که به دستور آن پادشاه یا آن بزرگ بنا ساخته شده و نه این که کار مهندسی و طراحی و ساخت آن به عهده شخص پادشاه یا آن بزرگ بوده است. در این صورت می‌توان بر آن بود که ساخت‌وساز و معماری ابنیه کار «دیوان» است.

لازم است بدانیم «دیوان» کیستند و این هنر را از کجا آموخته‌اند.

دیو

واژه اوستایی daēuva/ daēva به معنای «دیو» و واژه devá در زبان سنسکریت به معنای «یزد» و «خدا» هم‌ریشه‌اند، هر چند معنای کاملاً متضاد دارند. این تقابل میان اصطلاحات

متن‌های قدیمی‌تر او را نخستین انسان می‌دانند و بنا بر سنتی باز هم قدیمی‌تر، گیومرث نمونه اولیه انسان است که پیش از آفرینش جهان انسانی وجود داشته است.^{۱۱}

ولی در «متون بالنسبه متأخر، گیومرث عموماً نخستین شاه جهان شناخته شده»^{۱۲}

به نظر می‌رسد فردوسی حتی برخلاف مقدمه شاهنامه ابومنصوری، که بی‌شک پایه و مایه و منبع شاهنامه بوده است^{۱۳} گیومرث را «آدم ابوالبشر» می‌انگارد، وی را نخستین «شاه» می‌نامد.^{۱۴}

مطابق گزارش فردوسی در شاهنامه، گیومرث مردی پلنگینه‌پوش است، در کوه زندگی می‌کند، با دیوان و اهریمنان در ستیز است و سرانجام دیو سیاه فرزندش سیامک را می‌رباید و می‌کشد.

از وقایع این دوره، رفتن هوشنگ، فرزند سیامک، به همراهی نیای خود گیومرث به جنگ دیو و کشتن او، سپس مرگ گیومرث و جانشینی هوشنگ است. هوشنگ آتش را کشف می‌کند و آهن را از سنگ بیرون می‌کشد.

تهمورث دیوبند، فرزند هوشنگ، پشم‌ریسی می‌آموزد و ساختن جامه و فرش را؛ مرغان شکاری را تربیت می‌کند؛ چون دیوان بر او می‌شورند، آنان را فرومی‌کوبد و بند برمی‌نهد و به امید آموزش نوشتن به مردم، از آنها بند برمی‌دارد.

پس از تهمورث، جمشید هفتصد سال پادشاهی می‌کند و به فرّ یزدی آهن را نرم می‌کند و جنگ‌افزار می‌سازد و مردم را به طبقات تقسیم می‌کند و «بنا» می‌سازد:

بدین اندرون، سال پنجاه نیز
بخورد و بورزید و بخشید چیز
از این هر یکی را یکی پایگاه
سزاوار بگزید و بنمود راه
که تا هر کس اندازه خویش را
ببیند، بداند کم‌وبیش را

۱۱. آرتور کریستن سن، نخستین انسان و نخستین شهریار، ص ۱۱.
۱۲. همان، ص ۱۱.
۱۳. ملک رحیم‌زاده، نامه انجمن، ص ۱۲۰.
۱۴. در دیباچه شاهنامه ابومنصوری، با تلقی گیومرث به جای آدم، نخستین پادشاه هوشنگ دانسته شده است: «و آغاز پدید آمدن مردم از گیومرث بود و ایشان کی او را آدم گویند، ایذون گویند کی نخست پادشاهی کی بنشست هوشنگ بود و...»
سطرهای ۱۸۳-۱۸۲
۱۵. ابولقاسم فردوسی، شاهنامه (بر پایه چاپ مسکو)، ص ۱۱.
۱۶. محمود ارژمند، مجموعه مقالات اولین همایش ملی مهندسی فرهنگی، ص ۱۵۶-۱۵۷.

بدین ترتیب، در ایران هم مانند هند، خدایان به دو گروه اهورَه (در زبان اوستایی ahura، در زبان سنسکریت asura) و دیوَه (در زبان اوستایی daēva و در زبان سنسکریت devá) بخش شده‌اند. اهوره‌ها (اهوره به معنای «مولا، سرور») از ریشه āsu) در ایران مظهر رفتار نیک‌اند و در ذات اهوره‌مزدا گردآمده‌اند و دئو‌ها به ردهٔ اهریمنان تنزل یافته‌اند و مظهر رفتار ناپسند و زشت‌اند.^{۲۶} از آن پس بود که خدایپرستان زردشتی را «مزدیسنا» و مشرکان و پیروان باطل را «دیویسنا» خواندند.

در ایران و در آیین مزدیسنا، آن، زردشت به نبرد با دیوان برمی‌خیزد که خدایان آیین باستانی تر است و صفت ویدیو^{۲۷} (درهم‌شکنندهٔ دیو) اصطلاح و لقب مهمی در کنار لقب اهوراکیش^{۲۸} صفت برجستگی چون اهورامزدا، آناهیتا و زردشت می‌شود. به این ترتیب، صفت ویدیو، ویژگی مؤمن زردشتی است و برای این اعتقاد همان ارزش مزدیسنا را دارد. یعنی کافی نیست که مؤمنی فقط دین اهورایی داشته‌باشد و باید ویدیو هم باشد.^{۲۹}

در گاهان، کهن‌ترین بخش اوستا، دیوان خدایان دشمن هستند؛ موجودات مینوی، ولی عمال دنیای بدی که زردشت الوهیت آنها را انکار کرده است و به عبارت دیگر، دیوان ایزدان جامعهٔ شرق هستند که با جامعهٔ معتقد به گاهان اختلاف دارند و کم‌کم دیوان به صورت خدایان دروغین درمی‌آیند. از این پس، کم‌کم دیگر دیوان ایزدان جامعهٔ دشمن نیستند؛ بلکه خود انبوهی از اهریمن‌اند.

در «وندیداد/ ویدوداد»، گروهی از دیوان در مقام شخصیت‌های آسیب‌رسان، مرگ‌آور و راهنمایان دوزخ می‌شوند. دیویسنان نشانهٔ دشمنان هستند که گشتاسب حامی زردشت علیه آنها به نبرد برمی‌خیزد و دیویسنان ستایش‌کنندگان ایزدانی چون ایندر و... توصیف می‌شوند.^{۳۰}

بدین ترتیب، همان‌گونه که امشاسپندان و ایزدان، موجودات مینوی پاک و مقدسی هستند که در ادارهٔ جهان به «اهورامزدا»

هندی و ایرانی به‌طور کلی به دودستگی دینی مفروضی در دوران پیش‌تاریخی میان دو شاخهٔ اقوام هندی و ایرانی بازمی‌گردد.^{۱۷} در اندیشهٔ هندوایرانی‌ها دو گروه خدایان فرمان‌روایی کرده‌اند: خدایانی که «اسورا» یا «اسوره» نامیده می‌شوند و نشان‌دهندهٔ پایگاه خسروی هستند و از نیروی معجزه‌آمیز «مایا»، که به‌منزلهٔ پایگاه فرمان‌روایی است، برخوردارند و گروه دوم که «دیو» نامیده می‌شوند و نشان‌دهندهٔ صلابت رزمی هستند.^{۱۸} در آیین ودایی، خدایان این گروه‌ها ستایش و نیایش می‌شوند و از «اسورا»ها و «دیو»ها یکسان درخواست حاجت می‌شود. یعنی در آغاز، این دو گروه خدایان هم‌زیستی دارند؛ اما رفته‌رفته در برابر هم قرار می‌گیرند و کم‌کم در سرودها از دشمنی میان آنها گفت‌وگو می‌شود.^{۱۹}

در متن‌های نوتر هندی، رقابت این دو گروه آشکارتر می‌شود و خدایان گروه «دیو»ها منصب خدایی خود را نگه‌می‌دارند و گروه دیگر یعنی «اسورا»ها از سریر خدایی به مقام ضدخدایی سوق داده می‌شوند و تنها اسوراهای بزرگ، مانند ورونا و میترا، پس از چشم‌پوشی از صفت اسورایی، به گروه خدایان دیوی می‌پیوندند و بدین‌گونه، در میان گروه خدایان باقی می‌مانند. از این پس در هند، تنها خدایان وابسته به گروه دیوها، و به‌سخنی دیگر، تنها «دیوان» ستایش می‌شوند و در وداهای متأخر، اسوراها به‌صورت موجودات نابکار درمی‌آیند.^{۲۰}

اما درگذر این اندیشه‌ها به سرزمین ایران، لقب گروه اسوراها، که در ایران به صورت اهورا/ اهوره درمی‌آید، لقب سرور بزرگ می‌گردد و بزرگ‌ترین خدا «اهورامزدا» نامیده می‌شود.^{۲۱} «دیو» نزد همهٔ اقوام هندواروپایی، به‌جز ایرانیان، هنوز همان معنی اصلی خود را که «خدا» باشد، حفظ کرده است.^{۲۲} چنانکه دانشمندان زبان‌شناس کلمهٔ دئوس^{۲۳} و زئوس^{۲۴} لاتینی و یونانی و اسامی مشتق از آن را در بعضی زبان‌های جدید اروپایی با «دئو» در اوستا و «دوا» در ادبیات سنسکریت از یک ریشه تصور کرده‌اند.^{۲۵}

۱۷. ملک رحیم‌زاده، نامهٔ انجمن، ص ۱۴۱ و یونس جعفری، مجموعه مقالات کنگرهٔ جهانی بزرگداشت فردوسی، ۴۴۶-۴۴۹.
۱۸. ژاله آموزگار، زبان، فرهنگ، اسطوره، ص ۳۳۹.
۱۹. همان، ص ۳۴۰.
۲۰. همان، ص ۳۴۱.
۲۱. همان، ص ۳۴۱.
۲۲. خسرو قلی‌زاده، فرهنگ اساطیر ایرانی بر پایهٔ متون پهلوی، ص ۲۰۱ و یونس جعفری، مجموعه مقالات کنگرهٔ جهانی بزرگداشت فردوسی، ص ۴۴۶-۴۴۹.

23. deus

24. zeus

۲۵. ذبیح‌الله صفا، حماسه سرباری در ایران، ص ۶۰۷.

۲۶. زرشناس، ص ۱۴۱-۱۴۰ و یونس جعفری، مجموعه مقالات کنگرهٔ جهانی بزرگداشت فردوسی، ص ۴۴۶-۴۴۹.

27. vidaevi

28. Ahura-Tkaesa

۲۹. ژاله آموزگار، زبان، فرهنگ، اسطوره، ص ۳۴۱.

۳۰. همان، ص ۳۴۲.

می‌توان حدس زد که ارزوره یا ارزوره، که در یشت نوزدهم ظاهراً کوهی است که اورمزد آفریده است، و نمی‌توان آن را بدینداشت، در وندیداد که اثری به‌مراتب متأخرتر است، به صورت کوه دوزخ درآمده است. در دوره ساسانی این کوه را در جهت روم و احتمالاً در سرزمین‌های کوهستانی ارمنستان جست‌وجو می‌کردند، اما بعدها، آن را در سلسله کوه‌های البرز کوهی یافتند که به ارزوری که در روم بود، شباهت داشت و تصور کوه دوزخ را به این کوه دوم انتقال دادند. سپس نام ارزور با این کوه جدید دوزخی پیوسته شد. بعد مفسران دانشمند نوشته‌های مقدس (زردشتی)، با توجه به این که در اوستا یک ارزوره و ارزوره آمده است، نخستین را با کوهی که در سلسله جبال البرز واقع است، یکی دانستند و دومی را (که در یشت آمده است و هیچ ارتباطی با دیوان ندارد) با کوهی که در جهت روم قرار دارد. بعد این سؤال پیش آمد که کوه دوزخی از کجا نام ارزور به خود گرفته است و بدین ترتیب، در افسانه برای اهرمن پسری به نام ارزور تصور شده و به او در نبرد میان گیومرث و دیوان نقشی واگذار شده است.^{۳۵}

بنا بر یشت‌ها، محل فعالیت هوشنگ پیشداد در سرزمین‌های جنوب دریای خزر قرار دارد. این درست است که هوشنگ بر تمام هفت کشور فرمان‌روایی می‌کرده، اما وظیفه اصلی او نبرد با دیوان مازندرانی و بدکاران ورنی بود که دوسوم آنها را کشت. مازن همان مازندران کنونی است^{۳۶} و ورنه یعنی چهاردهمین سرزمینی که بنا بر روایت فصل اول «وندیداد» به‌وسیله مزدا آفریده شده، بنا بر سنت مزدیسنی سرزمین پدشخوارگر یا دیلم است و این سنت را نام ورنه تأیید می‌کند. زیرا از ورنیانام (سرزمین ورنه‌ها) نام جغرافیایی جدید «گیلان» (پهلوی گیلان با ی مجهول) مشتق شده و گیلان، استان همسایه مازندران، سرزمینی است که سابقاً دیلم نام داشت.

سرزمین‌هایی که در جنوب دریای خزر قرار دارند، به دلیل موقعیت جغرافیایی خود، از بقیه سرزمین ایران جدا هستند. این

کمک می‌کنند، دسته بزرگی از موجودات شرّ و تیهکار هم وجود دارند که کار آنها همه به فساد و تباهی و پدیدآوردن آنچه مایه شرّ و بدی است، مقرون است. سردسته این موجودات خبیث و مخرب، انگرَمئی نیو^{۳۱} یا اهریمن است که شرّ محض و پدیدآورنده سراسر بدی‌ها و معارض خیر است و در ظلمت محض و جاویدان به سر می‌برد. و هم‌چنان که «اهورامزدا» برای اداره امور خیر ایزدان و امشاسپندان را زیر دست خود دارد، اهریمن نیز دسته‌ای از موجودات خبیث یعنی دیو و دروج و یاتوک (جادو) و پئیریکا (پری) را زیر دست خود دارد.^{۳۲} از این‌رو، به‌مرور و به‌دنبال یک تحول کند و درازمدت، غولان و موجودات اهریمنی دیگر، در عداد دیوان قرار گرفتند^{۳۳} و بدین ترتیب نسبت «دیوان» به اهریمن پیوست.

مکان دیوان

در اوستا از کوهی به نام ارزوره^{۳۴} نام برده شده که دیوان خود را در غارهای آن می‌اندازند و در قلّه آن گرد هم می‌آیند. در بندهش و دادستان دینیگ، ارزور دروازه دوزخ به شمار می‌آمده است. ظاهراً سخن از یک ناحیه کوهستانی است که به سبب شومی و مغاک‌ها و غارهای عمیق آن، و شاید تصاعدات آتش‌فشانی، ایرانیان را تحت تأثیر قرار داده و در تصور عامیانه آنان صورت دروازه دوزخ یافته است. بدین گونه ارزور به صورت کوه دیوان و مقابل هرابرزیتی (هربرز، البرز)، که کوه ایزدان است، درآمده است. پس از آن، دیگر تعیین هویت کوه ارزور امکان‌پذیر نبوده است و بنا بر دادستان دینیگ باید آن را در شمال جست‌وجو کرد. بعضی نسخه‌های بندهش اشاره‌ای دارد بر این که ارزور، که قله‌ای در دهانه دوزخ است، به سلسله کوه‌های البرز در جنوب دریای خزر تعلق دارد؛ اما در بندهش از ارزور دیگری نام برده شده که با ارزوره یشت، که در جهت روم (امپراتوری روم شرقی) قرار دارد، یکی است.

31. angra-mainyu

۳۲. ذبیح‌الله صفا، حماسه سرایی در ایران، ص ۶۰۶

۳۳. محمدجعفر یاحقی، فرهنگ

اساطیر، ص ۲۰۱. همچنین «آثار

زیان‌بار این کارگزاران اهریمن را

می‌توان به طریقی گوناگون خنثا کرد

و یکی از بخش‌های پنج‌گانه اوستا،

وندیداد (در زبان اوستایی *vidaēva*

data) به معنای «قانون ضد دیو»

به‌طور کامل اختصاص به ابزارها

و دستورالعمل‌هایی دارد که انسان

برای رهایی از نیروی تباهکاری

دیوان باید به آنها مجهز باشد». نامه

فرهنگستان، ۸، ش ۳، ص ۱۴۲.

34. Arezura

۳۵. آر تور کریستن‌سن، نمونه‌های

نخستین انسان و نخستین شهریار در

تاریخ افسانه‌های ایران ص ۷۰-۶۹

۳۶. بعضی مازندران را در هندوستان

احتمال داده‌اند. نک. صادق

کیا (۱۳۵۰). سخنرانی‌های نخستین

دوره جلسات سخنرانی و بحث درباره

فردوسی، وزارت فرهنگ و هنر با

عنوان «شاهنامه و مازندران».

بنیان‌گذار بابل و شوش بوده است؛ بنا بر روایتی دیگر، او شهر ری را بنا نهاده است که چنان که می‌گویند، نخستین شهری بود که پس از شهر دماوند، که آن را گیومرث ساخته بود، بنا شد. بلعمی شوش و ری را شهرهایی می‌نامد که هوشنگ بنیان نهاد بود. بنا به قول حمزه، هوشنگ در اصطخر شاه شد؛ اما مجمل می‌گوید که وی اصطخر را ساخته است و می‌افزاید که او کهن‌دز ری، شهر دامغان و شهری را در ایالت کوفه، که بنا به گفته بعضی خود کوفه بوده است، ساخت. ثعالی به این بسنده می‌کند که بگوید هوشنگ شهرهایی بنا کرد؛ اما نام آنها را ذکر نمی‌کند.^{۳۶}

بلعمی ساخت «در» برای نصب بر خانه‌ها را به هوشنگ نسبت می‌دهد، بی‌آن که به ساخت خانه اشاره کند.^{۴۰} ثعالی می‌گوید هوشنگ نخستین کسی بود که بناها ساخت و شهرها بنیان نهاد.^{۴۱} در مجمل آمده است: در ابتدا عمارت کردن در عالم اندر عهد او بود.^{۴۲} فارس‌نامه ساخت بنا از چوب را به هوشنگ نسبت داده است.^{۴۳} بعضی از نویسندگان اسلامی ساخت بنا را به تهمورث هم نسبت داده‌اند، مثل حمزه^{۴۴}، ثعالی^{۴۵} و مجمل‌التواریخ^{۴۶}. بنا بر نظر کریستن‌سن هنر نویسندگی دیوان در روایت خداینامه پهلوی، که مورد استناد فردوسی هم بوده، وجود دارد. ولی هنر ساختمان‌سازی در آن نیست و معلوم نیست فردوسی از کجا نقل کرده است.^{۴۷}

تفسیر اسطوره

آنچه ملاحظه شد، مروری بر منابع دیگر غیر از شاهنامه بود. از آن‌جا که بحث ما ناظر بر روایت فردوسی است، به گزینش فردوسی از روایات متعدد نظر می‌کنیم. فردوسی گزینش خود از میان روایات گوناگون را در ابتدای شاهنامه آورده است. بنا به نظر وی ساخت «بنا» در دوره جمشید، آن هم به دست «دیوان»، رخ داده است.

سرزمین‌ها به سبب این که سلسله کوه‌های بلند و صعب‌العبور آنها را از فلات ایران جدا کرده است و به سبب داشتن آب‌وهوا و وضعیت طبیعی جداگانه، بارها نوعی استقلال سیاسی داشته‌اند. نبردهای نخستین مهاجران آریایی با بومیان وحشی و جنگ‌جو جای‌جای نشانه‌هایی در تاریخ افسانه‌ای ایرانیان بر جای گذاشته است. بومیان، که از نژادی متفاوت با مهاجران بودند و به زبان دیگری سخن می‌گفتند و اخلاق و عادات دیگری داشتند، غالباً در روایات مهاجران موجودات دیوی به شمار رفته‌اند. نباید برای این موضوع اهمیت بسیاری قایل شد که مردم مازندران دیو نامیده شده‌اند؛ در حالی که مردمان گیلان بدکار (درگونت/ پیرو دروغ) محسوب گشته‌اند. این تفاوت شاید فقط ناشی از تمایل به تفاوت بیان باشد و چون یک بار در متن مقدسی اصطلاحی تثبیت شود، همان اصطلاح در هر متنی هم که بعداً تألیف شود و در آن نامی از آن مردم مورد بحث به میان آید، به کار می‌رود. کلمه درگونت هم وقتی صحبت از خدایان بدکار است، به کار می‌رود و هم هنگامی که سخن از انسان‌های بدکار به میان می‌آید و می‌توان حدس زد که بومیان تحت فرمان درآمده هر دو سرزمین، در سنت عامیانه، همان خصوصیت موجودات دیوی را داشته‌اند.^{۳۷}

ساخت شهرها و عمارات

در روایات تاریخ‌نویسان عرب و ایرانی، کارهای مدنی نخستین شاهان، بنیان نهادن شهرهای مهم گوناگون را شامل می‌شود. در برخی منابع دوره اسلامی ساخت شهر به هوشنگ نسبت داده شده است.^{۳۸}

با این‌همه، فردوسی از بنیان‌گذاری شهری نه به دست گیومرث سخن به میان می‌آورد و نه به دست هوشنگ و تهمورث و جم. مؤلفان دیگر هم درباره شهرهایی که بنیان‌گذاری آنها را به این یا آن شاه از نخستین شاهان نسبت می‌دهند، هم‌داستان نیستند. بنا بر یکی از روایت‌هایی که طبری آورده، هوشنگ

۳۷. آرتور کریستن‌سن، نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایران، ص ۱۷۵-۱۷۴
 ۳۸. همان، ص ۱۸۵-۱۸۴
 ۳۹. همان، ص ۱۹۵-۱۹۴
 ۴۰. همان، ص ۱۸۵
 ۴۱. همان، ص ۱۸۶
 ۴۲. همان، ص ۱۹۰
 ۴۳. همان، ص ۲۷۲
 ۴۴. همان، ص ۲۴۲
 ۴۵. همان، ص ۲۴۵
 ۴۶. همان، ص ۲۴۹
 ۴۷. همان‌جا

زمین بیرون کرد و ناچار به زیر زمین گریختند و در آن جا نهانی به زندگی ادامه دادند. با ظهور زردشت، دیوان در افکار ایرانیان تبدیل به موجودات شر شدند و از مقام خدایی به مقام اهریمنی نزول کردند.^{۴۹}

مطالعه شاهنامه از همان قدم نخستین معلوم می‌دارد که میان دیوان و آدمیان تفاوت زیادی وجود ندارد و هر چه در شاهنامه بیشتر مطالعه می‌کنیم، صفات انسانی دیوان را بیشتر می‌یابیم و حتی در بعضی موارد، بدین نتیجه می‌رسیم که تمدن و هنر و دانش ایشان از آدمیان بیشتر است؛ چنان که خط را به تهمورث آموختند و به فرمان جمشید خانه‌ها ساختند. بسیاری از خصایص زندگی شهرنشینی و مدنی بدانان نسبت داده شده است و تنها عنصر افسانه‌ای که در این روایت راه یافته، آن است که دندان پیشین این دیوان مانند دندان گراز بود و شاید این تخیل نتیجه تشبیه آنان در دلاوری به گراز باشد، چه در ادبیات پهلوی این تشبیه عمومیت داشت.^{۵۰} «دیوان» از تمدن بی‌بهره نبودند و مثل آدمیان از آیین جنگ آگهی داشتند و مثل آنان خواهان سلطنت و پادشاهی جهان بودند.^{۵۱} مانند آدمیان گرد هم جمع می‌شدند و سردار و شاه داشتند و به جنگ می‌رفتند. سخن می‌گفتند و چاره‌گری می‌کردند، از سحر و جادو خبر داشتند، خواندن و نوشتن می‌دانستند و به آدمیان می‌آموختند. هریک را نامی بود (مانند پولاد، غندی، بید، ارژنگ، اکوان و امثال این‌ها).^{۵۲}

بسیاری از اوقات، دیو در شاهنامه به معنی تناور و زورمند نیز استعمال شده و این از باب تشبیه به دیوان است که در نیرومندی و تناوری مثل بوده‌اند و علاوه بر این، دیو معنی بدخوی و بدکیش و امثال این‌ها را نیز دارد. از قراین زیادی که در دست است، چنین برمی‌آید که دیوان در روایات ملی ایرانیان دسته‌ای از آدمیان بودند و چون همه‌جا از ایشان به نیرو و پهلوانی یاد شده، معلوم می‌شود که مردمی تناور و برومند و از نژادی قوی بوده و چون با ایرانیان بر سر مسکن خویش جنگ می‌کردند، می‌توان

حال با مروری که بر موقعیت «دیو» در اساطیر ایرانی شد، شایان ذکر است که رایج‌ترین تفسیری که بر اسطوره دیو در اساطیر ایرانی در دست است، آن است که دیو را در بستر تاریخی و مبتنی بر بعضی مطالعات قوم‌شناسی مطرح می‌کند. این تفسیر که معروف‌ترین تفسیر از دیو است، «دیو» را نوعی از اجتماعات انسانی می‌داند که قبل از حضور مهاجران غالب در سرزمین زندگی می‌کرده‌اند و در نسبت میان «دیو» و «اهرم» به تسری معنای اهریمنی به اجتماعاتی که مورد هجوم قرار گرفته و از خود و سرزمینشان دفاع کرده‌اند، قائل شده‌اند.

این تفسیر، که معروف‌ترین تفسیر از دیوان است، در حوزه اساطیر شاهنامه هم قابل تطبیق است. به عبارت دیگر، توضیحات شاهنامه این تفسیر را تأیید می‌کند.

در این مقاله در صدد به دست دادن تفسیر جدیدی از اساطیر شاهنامه به طور کلی و «دیو» به طور خاص نیستیم و در حقیقت، می‌کوشیم تفسیر موجود را توضیح دهیم و از آن راهی بجوییم تا موقعیت «معماری» را در این تفسیر نشان دهیم. بدیهی است که امکان دارد تفاسیر دیگری صورت گیرد که گوشه‌های دیگری از این اسطوره را وضوح بخشد.

از اساطیر آیینی چنین برمی‌آید که شاید بسیاری از دیوان نماد مردم‌اند. در آیین زردشت، انگره مینو/ اهریمن را پیروانی است که دیو نام دارند و بدان‌سان که از اوستا برمی‌آید، به روزگار تدوین اوستا مردمان مازندران و گیلان یا گروهی از آنان، دارای کیش پیش‌آرایی بودند و به خدایان یا «دیوانی» توجه داشتند که معنی و کردار آنها در آیین زردشت تحریف شد. دیوهای اوستا در شاهنامه و در گذر زمان در افسانه‌های ایرانی هیئت‌های عجیبی یافتند و به شکل غول و هیولا و موجودات اهریمنی درآمدند و بسیاری از باشندگان اهریمنی نیز در شمار دیوان قرار گرفتند.^{۴۸}

بنا بر اسطوره‌های زردشتی، پیش از زردشت، دیوان به شکل آدمی بر زمین راه می‌رفتند. اما زردشت پس از پیامبری آنان را از

۴۸. جان راسل هینلز، شناخت اساطیر ایران، ص ۱۵۸-۱۵۹.

۴۹. خسرو قلی‌زاده، فرهنگ اساطیر ایرانی بر پایه متون پهلوی، ص ۲۱۶-۲۱۷.

۵۰. ذبیح‌الله صفا، حماسه‌سرایی در ایران، ص ۶۰۱.

۵۱. همان.

۵۲. اکوان دیو چنین تصویر شده است:

سرش چون سر پیل و مویش دراز
دهان پر ز دندان‌ها چون گراز / دو
چشمش سفید و لبانش سیاه
تنش را نشایست کردن نگاه

گفت که از نژادی دیگر و پیش از ایرانیان در سرزمین ایران یا نواحی خاصی از آن مثلاً مازندران و گیلان ساکن بوده‌اند.

از ابیاتی که در شاهنامه آمده به خوبی معلوم می‌شود که دیوان مازندران، که در شاهنامه خطرناک‌ترین دشمنان ایران شمرده شده‌اند، آدمیانی بوده‌اند شهرنشین، ولی زورمند و برومند و دلیر و جنگجو که گاه کسانی از نژاد شاهان ایران نیز با ایشان یار می‌شدند.^{۵۳}

از کیومرث، که اولین پادشاه در این حوزه است، تا کاووس، همه در معرض جنگ و تهاجم «دیوان» هستند. از همان آغاز که پسر کیومرث، سیامک، به دست دیوان کشته می‌شود، از این دشمنی سراغ داریم. از دفاع سرسختانه ساکنان منطقه علیه مهاجران مهاجم که با ابزار و آلات جنگی، جنگجویان بی‌شمار و نقشه‌های جنگی توأم است می‌توان دریافت که مهاجران برای سکنی گزیدن در این منطقه دشواری‌های بسیاری را از سر گذرانده‌اند؛ تا سرانجام، به تناوب شکست و پیروزی‌ها، بر ساکنان این خطه مسلط شده‌اند و ساکنان این مناطق پس از شکست به خدمت آنها درآمده‌اند. شاهان پیشدادی نماینده این مهاجران هستند و «دیوان» یعنی همان قوم شکست خورده، تجارب تمدنی را طی آموزه‌هایی به این مهاجران تازه‌رسیده منتقل می‌کنند.

چگونگی انتقال هنر یا آموزش آن

دو نشانه بزرگ و تعیین‌کننده، «معماری» و «خط»، که در عین حال نمایانگر وجود تمدنی دیرپا در این منطقه است، از طریق این ساکنان (همان دیوان به تعبیر شاهنامه) به مهاجران پیروز منتقل می‌شود.

تهمورث پسر هوشنگ با دیوان در می‌افتد و:

زمان تا زمان زینش بر ساختی
همی گرد گیتی‌اش بر تاختی
چو دیوان بدیدند کردار اوی

کشیدند گردن ز گفتار اوی
شدند انجمن دیو بسیار مر
که پر دخته مانند از او تاج و فر
چو تهمورث آگه شد از کارشان
برآشفت و بشکست بازارشان
به فر جهان دار، بستش میان
به گردن برآورد گرز گران
همه نزه دیوان افسونگران
برفتند جادو سپاهی گران
دمنده سیه دیوشان پیش رو
همه باسماں برکشیدند غو
جهان دار تهمورث بآفرین
بیامد، کمر بسته رزم و کین
یکایک، برآاست با دیو جنگ
نبد جنگشان را فراوان درنگ
از ایشان دو بهره به افسون بیست
دگرشان، به گرزگران، کرد پست

دیوان، پس از شکست، از تهمورث تقاضا می‌کنند که ما را مکش تا به تو هنری بیاموزانیم و این هنر همان نوشتن است که خبر از «زبان» و «خط» می‌دهد. به بیان فردوسی، آنان نوشتن نزدیک به سی زبان را به تهمورث و مردم می‌آموزند که از جمله آنها نوشتن زبان رومی، تازی، پارسی، سغدی، چینی و پهلوی است که در شاهنامه نام برده شده است.^{۵۴}

کشیدندشان، خسته و بسته، خوار
به جان خواستند آن زمان زینهار
که «ما را مکش تا یکی نوهتر
بیاموزنیمت که آید به بر»
کی نامور دادشان زینهار
بدان تا نهانی کنند آشکار
چو آزادشان شد سر از بند اوی
بجستند ناچار پیوند اوی

۵۳. ذبیح‌الله صفا، حماسه‌سرایی در

ایران، ص ۶۰۴-۶۰۳.

۵۴. جالب است که زبان پهلوی و پارسی را نیز آنان به تهمورث می‌آموزند که در این صورت باید مطابق گزارش فردوسی زبان مهاجران آریایی، پارسی و پهلوی نبوده باشد؛ یعنی این زبان قبل از ورود آنان به فلات ایران در میان ساکنان قبلی موجود بوده است.

وجود شهر و سپاهیان آزموده، که از گردان ایران هم دلاورترند، نشانه رشد و پیچیدگی روابط شهرنشینی، اجتماعی و سیاسی و نظامی است که خود دلیل دیگری است بر وجود تمدنی قابل تأمل، پیش از ورود مهاجران آریایی.

نتیجه گیری

برای درک اساطیر نیاز به تفاسیری است. همان گونه که اشاره شد، متأسفانه در حوزه اساطیر ایرانی تفاسیری، چنان که درباره اساطیر سایر ملل می توان دید که آنها را در ظرف علوم گوناگون بشری تفسیر کند، بسیار اندک است. شاید منسجم ترین اینها «تفسیر تاریخی» و مبتنی بر مطالعات قوم شناسانه است که بعضی اساطیر، به ویژه «دیو» را در بستر آن مورد ملاحظه قرار داده اند.

براساس این تفسیر، اقوام ایرانی، که بیشتر بر شبانی متکی بودند، در هزاره دوم پیش از مسیح به آسیای میانه وارد شدند و در اثر آمیختن با اقوام زراعت پیشه بومی، که از نظر تمدن از آریاییان برتر بودند، نخستین تأثیر بزرگ را از فرهنگ های بیگانه پذیرفتند.^{۵۶} اساطیر ایرانی، تقویم های ایرانی و آیین های بسیاری مثل نوروز، مهرگان و... که متعلق به فرهنگ آریایی نیست و از فرهنگ بومیان این سرزمین به فرهنگ ایرانی راه یافته است... همه شاهد گویایی است بر عظمت تأثیر فرهنگ و تمدن اقوام بومی آسیای میانه بر اقوام ایرانی.^{۵۷}

اگر بخواهیم خلاصه کنیم، باید بگوییم که اقوام هندوایرانی دارای خدایان مشترکی به نام های اهوره و دیوه بودند. پس از انشعاب این اقوام و سرازیر شدن دسته های از آنان به فلات ایران، چالش های بسیار میان آنان و ساکنان فلات به وجود آمد تا سرانجام، در این سرزمین ساکن شدند. ظهور زرتشت میان قومی که در ایران سکنی گزیدند و با آموزه های او که «هورامزدا» خدای قادر متعال است، موجب شد که معتقدین به خدای دیوه یعنی «دیو» مطرود گردند. قوم مهاجر که

نیشن به خسرو بیاموختند
دلش را چو خورشید بی فروختند
نیشن یکی نه؛ که نزدیک سی
چه رومی و چه تازی و پارسی
چه سغدی و چینی و چه پهلوی
نگاریدن آن کجا بشنوی

با نگاهی به سیر تحول و ابداع و نگارش زبان، اکنون درمی یابیم قومی که بر چندین زبان آشنایی و تسلط داشته، لابد قوم متمدن و با فرهنگی بوده است؛ به ویژه این که نوشتن پس از تکلم به زبان است و این همه نشانه وجود فرهنگ و تمدنی جدی و پیشرفته، پیش از آریایی ها، در منطقه است؛ منطقه ای که ساکنانش با لفظ «دیو» و اهریمن طرد می شوند.

همچنین در زمان جمشید فرزند تهمورث (که پادشاهی اش، برخلاف پدر که سی سال بود، هفتصدسال به درازا می کشد) دیوان به «فرموده» می وی بنا می سازند. معماری و ساختمان سازی نیز، که از شاخصه های بارز تمدن هاست، از طریق دیوان به انجام می رسد. معماری (هندسه کاری) و علم ساختمان سازی به صورت پیشرفته و پیچیده اش (به مصداق بناهای حمام و کاخ و ایوان) نشانه وجود آن در میان ساکنان قبلی است و خود علامت وجود تمدنی دیرپاست که برخلاف مهاجران چادر نشین، در حقیقت، زندگی شهرنشینی دارد.

سام در وصف اعمال خود در مازندران به منوچهر می گوید:

برفتم بر آن شهر دیوان نر
نه دیوان که شیران جنگی به بر
که از تازی اسپان تکاورترند
ز گردان ایران دلاورترند
سپاهی که سگ سار خواندشان
پلنگان جنگی نمایندشان
به شهر اندرون نعره برداشتند
از آن پس همه شهر بگذاشتند^{۵۵}

۵۵. ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، ص ۱۱۶.
۵۶. مهرداد بهار، جستاری در فرهنگ ایران، ص ۱۷.
۵۷. همان، ص ۱۸ و ۱۹۰. در این خصوص مهرداد بهار می گوید: «تاریخ سرزمین ایران و تاریخ فرهنگ ایرانی با مادها و هخامنشیان آغاز نمی شود. تاریخ مکتوب ما با عیلامی ها شروع می شود که از ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد مدارکی از آنها به صورت کتیبه، مجسمه و بنا در دست داریم. بومیان ایران از آریایی ها پیشرفته تر بودند. آنها جوامع کشاورزی داشتند، شهر داشتند و در هزاره اول پیش از میلاد به یکتاپرستی نزدیک شده بودند... آریایی ها در هنگام ورود به خاک ایران اقوامی دام پرور بودند و اندیشه های زردشت نتیجه تلفیق همین فرهنگ بومی و آریایی است.»

- بهار، مهرداد. جستاری در فرهنگ ایران، تهران: نشر اسطوره، ۱۳۸۵.
- جعفری، یونس، «واژه‌ناشناخته "دیو" در شاهنامه فردوسی»، نمیرم از آن پس که من زنده‌ام، مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت فردوسی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۴.
- رحیم‌زاده، ملک. «بیاچه شاهنامه ابومنصوری». نامه انجمن، س ۴، ش ۱، ۱۳۸۳.
- روتون، ک. ک. اسطوره. ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، چ ۳، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۵.
- زرشناس، زهره. «مفهوم دوگانه دیو در ادبیات سغدی». نامه فرهنگستان، د ۸، ش ۳، ۱۳۸۵.
- فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه (بر پایه چاپ مسکو)، چ ۳، تهران: هرمس، ۱۳۸۶.
- قلی‌زاده، خسرو. فرهنگ اساطیر ایرانی بر پایه متون پهلوی. تهران: شرکت مطالعات نشر کتاب پارسه، ۱۳۸۷.
- صفا، ذبیح‌الله. حماسه‌سرایی در ایران، چ ۷، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۴.
- آرتور کریستن‌سن. نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایران، ترجمه احمد تفضلی و ژاله آموزگار، تهران: نشر نو، ۱۳۶۳.
- کزازی، میرجلال‌الدین. نامه باستان (ج ۱)، تهران: سمت، ۱۳۸۵.
- محبوب، محمدجعفر (بی‌تا). داستان‌های شاهنامه فردوسی. شرح و تفسیر، آلبوم (۱۶ نوار)، تهران: مؤسسه فرهنگی ماهور.
- کیا، صادق. «شاهنامه و مازندران»، سخنرانی‌های نخستین دوره جلسات سخنرانی و بحث درباره فردوسی، تهران: وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۰.
- هینلز، جان راسل. شناخت اساطیر ایران. ترجمه باجلان فرخی، چ ۲، تهران: اساطیر، ۱۳۸۵.
- یاحقی، محمدجعفر. فرهنگ اساطیر. تهران: سروش، ۱۳۶۹.

«ایرانی» اش می‌خوانند، در طول زمان، هم با کافران مطرود چالش داشتند و هم با ساکنان سرزمین‌های تازه؛ یعنی آنانی که در حوزه جغرافیایی نجد ایران زندگی می‌کردند. ساکنان سرزمین‌های تازه نیز به دین اینان نبودند و در نتیجه، جنگ مهاجران با هر دو این کسان، همواره جنگ میان طرفداران «اهورامزدا» با طرفداران «دیو» تلقی می‌شد. بی‌شک چالش ساکنان قبلی این سرزمین با مهاجران بیگانه جنگ سختی بود. در شاهنامه گزارشی از این چالش، که سرانجام به جایگزینی قوم جدید مهاجر انجامید، آمده است.

ایرانی‌های ساکن، که از کیان و سرزمین خود در مقابل آریایی‌های مهاجر و مهاجم دفاع می‌کردند، هم به دلیل این مقاومت و هم به سبب داشتن دین دیگری غیر از دین «اهورامزدا»، دشمن آنان تلقی می‌شدند و «دیوی» (دیویسنا) نام گرفتند.^{۵۸} و به این دلیل، از منظر مهاجمان، دیویسنان نشانه دشمنان بودند و آموزه‌های دینی مهاجمان بر این مبتنی بود که باید مردان و زنان مزدیسنا را برانگیخت که زمین و درایی‌های دیویسنان را به دست آورند.^{۵۹}

بدین ترتیب، اگر تاریخ ایران را با تاریخ هجوم یا مهاجرت و استقرار اقوام موسوم به آریایی در این سرزمین یکی بگیریم، معماری و بناسازی از زمان جمشید و از طریق دیوان، یعنی از طری ق ساکنان بومی تمدن‌های پیشین سرزمین ایران، وارد تاریخ ایرانیان شده است.

کتاب‌نامه

- آموزگار، ژاله. زبان، فرهنگ، اسطوره. تهران: معین، ۱۳۸۶.
- ارژمند، محمود. «تأملی در مفهوم مهندسی فرهنگی»، مجموعه مقالات اولین همایش ملی مهندسی فرهنگی، جلد اول، ۱۳۸۵.
- الیاده، میرچا. چشم‌اندازهای اسطوره، ترجمه جلال ستاری، چ ۲، تهران: توس، ۱۳۸۶.
- باستید، روژه. دانش اساطیر. ترجمه جلال ستاری، تهران: توس، ۱۳۷۰.

۵۸. اگرچه شاید به دلیل همین ویژگی‌ها و تداخلی که میان خصوصیات انسان‌ها و دیوان وجود دارد و موجب سردرگمی خواننده می‌شده است، در شاهنامه در جایی (ص ۶۰۰) تصریح شده است که به جای درگیر شدن در این ابهامات باید به جوهر و معنای بحث توجه کرد:

تو مر دیو را مردم بد شناس
کسی کو ندارد ز یزدان سپاس
هر آنکو گذشت از ره مردمی
ز دیوان شمر مشمر از آدمی
خرد کو برین گفته‌ها نگرود
مگر نیک مغزش همی نشنود
۵۹. ژاله آموزگار، زبان، فرهنگ، اسطوره، ص ۳۴۳.